

## اسماعیلیان نزاری در تاریخ ایران

دکتر الکبیار خلعتبری  
گروه تاریخ

برای روشن شدن تاریخ فرقهٔ مذهبی – سیاسی نزاری در تاریخ ایران که از سال ۴۸۳ ه. توسط حسن صباح در ایران به وجود آمد لازم است که نخست مختصری از سابقهٔ تاریخی و علت افتراق مذهب اسماعیلیه از مذهب شیعه دوازده امامی که در حدود سال ۱۴۸ ه. انجام گرفت گفته شود.

۱: اسماعیلیان به نامها و لقبهای مختلف، معروف شده‌اند که این القاب به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف: دستهٔ اول القابی هستند که از سوی خودشان و یا از طرف پیروانشان به آنها داده شده‌است، مانند فاطمی و علوی (به اعتبار نسب این سلسله که به حضرت فاطمه می‌رسد، در مقابل خاندان عباسی)، باطنی به اعتبار آنکه در احتمام مذهب تاویلات داشتند و به باطن شریعت توجه می‌کردند، در مقابل بقیهٔ فرق و مذاهب را ظاهر می‌داشتند. سباعی به اعتبار هفت امامی بودن<sup>\*</sup> اصحاب التعلیم<sup>\*</sup> به این خاطر که آنها معتقد بودند که بداجمود نظر واستدلال، عقل مردم از معرفت خداوند تعالیٰ گافی و افی نیست مگر به تعلیم معلم مرشد اصحاب الدعوه‌البهادره، اسماعیلیه (پیروان اسماعیل، در مقابل فرق دیگر شیعه از جمله کیسانیه و زیدیه، اهل تاویل، اهل تایید، اهل تربیت، اهل حق).

ب: دسته‌دوم القابی هستند که از طرف دشمنانشان به آنها داده شده‌است. از جمله قرمطیه، ملاحده، زندیق، مظلل، فاسق، کافر، شنی، مجوسي، اباخي، مقنعيه، پاكيه، صباخيه، محمره، میضه، فداویه، حشیشه، مزدکیه<sup>\*\*</sup>.

«خواجه رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، قسم اسماعیلیان و فاطمیان ... به کوشش محمد تقی داشش پژوه و محمد مدرسی زنجانی، بستانه ترجمه و تشریکتاب تهران، ۱۳۵۶، ص ۹».

«علامه دهدزا، لغتنامه، سازمان لغتنامه، ج ۸ - ذیل نام اسماعیل، من ۳۵۶۵».

\*\*\* مارشال گ. من، هاجسن ... فرقهٔ اسماعیلیه ... ترجمه، فریدون پدرهای ... گتابفروشی تهران تبریز،

امام ششم شیعیان حضرت امام جعفر صادق (ع) چهار پسر داشت، اسماعیل، موسی الكاظم، محمد دبیاج و عبدالله افطح. مادر اسماعیل از نوادگان امام حسین (ع) بود<sup>۱</sup>. طبق گفته شهرستانی در کتاب الملل والنحل، حضرت صادق تا زمانی که مادر اسماعیل در قید حیات بود، هیچ زن دیگری را به حواله نکاخ خود در نیاورد و ازدواج وقت هم نکرد "گویند امام هادی با مادر او هیچ زن منضم نفرمود و هیچ جاریه نیز با مادر اسماعیل ضم نفرمود"<sup>۲</sup>.

بنابرگته بعضی از مورخین امام صادق (ع) در ابتدای امامت را بر اسماعیل فرمود، ولی پس از مدتها تغییر عقیده داده و نص را از اسماعیل برداشته و بر برادر کهترش موسی الكاظم (ع) نهاد<sup>۳</sup>. ولی عده‌ای از پیروان انتساب اخیر را نپذیرفتند و گفتندامام چون معصوم است، نمی‌تواند تغییر عقیده بدهد و انتقال نص از برادر به برادر (از اسماعیل به موسی (ع)) که حضرت صادق انجام داد صحیح نیست و نص اول معتبر است<sup>۴</sup>، چون تغییر نص رجوع قهقهایی دارد و انتقال امامت فقط در مورد امام حسن (ع) و امام حسین (ع) جایز بوده و این تغییر بداء است و بداء نیز محال است، بنابراین اسماعیل امام است، این عده هم بهدو فرقه تقسیم شدند:

- ۱ - اسماعیلیه، واقعه که امامت را به اسماعیل ختم شده می‌دانند.
- ۲ - اسماعیلیه، مبارکی که پس از وفات اسماعیل، امامت را حق فرزندش محمد می‌دانند و می‌گویند که اگر اسماعیل قبل از پدرش فوت کرده حق امامت او به پسرش محمد

۱؛ خواجه رشد الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان، به کوشش محمد تقی داشن پژوه و محمد مدرسی زنجانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶، ص ۹

۲؛ ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی الملل والنحل، ترجمه؛ افضل الدین صدر ترک، اصفهانی به تصحیح و ترجمه؛ محمد رضا جلالی نائینی، اقبال، تهران، ۱۳۵۰، ۱۵۲ ص ۰

۳؛ جامع التواریخ، همان، ص ۹

۴؛ عظامک علی‌الدین بن بهاءالدین محمد جوینی - تاریخ جهانگشای جوینی - به تصحیح محمد بن عبدالوهاب زوینی - انتشارات بامداد چاپ دوم، ج ۳ ص ۱۴۵ سال چاپ ندارد.

۵؛ بدء، عبارت است از تغییر ملکه، یا مشیت الہی از طرف خداوند بنابر مصلحت بندگان، و بدء، به معنی پشمیانی در شیعه جایز نیست. مطمئناً "اسماعیلیه" به همین مستله پشمیانی خداوند از تعیین نص اول به نام اسماعیل و پس تغییر آن به نام موسی الكاظم (ع) توجه داشته‌اند. در صورتی که شیعه اعتقاد دیگری دارد. رک به دکتر محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن ۴، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۰۹.

می‌رسد. به نظر آنها محمد اول الکھف و الاستثار است و اولین امام دوره<sup>۱</sup> ستر محسوب می‌شود که خلفای فاطمی از اعقاب او هستند<sup>۲</sup>. در مورد تغییر نص امامت از اسماعیل به موسی (ع) مورخین نظرات مختلفی ابراز داشته‌اند که به شرح زیر است:

الف - چون اسماعیل مردی شرابخوار بود (اسماعیل شراب مسکر بخورد)<sup>۳</sup> حضرت صادق (ع) او را از این مقام خلع کرد و اسماعیل در همین زمان به درود حیات گفت.

ب - عده‌ای معتقدند که اسماعیل نیز مانند زید بن علی که مخالف روش ملایم امام محمد باقر (ع) بود، عقیده داشت که باید علیه خلفای وقت قیام به شمشیر کرد، و با پیروان افراطی و تندری و پدرش در رابطه بود و به همین مناسبت منصب امامت را از دست داد.<sup>۴</sup>

چ - نظریه سوم این است که اسماعیل پنج سال قبل از فوت پدرش بعنی در سال ۱۴۳ هـ. در گذشت و امام صادق (ع) نص امامت را بر فرزند دیگرش موسی الكاظم قرار داد.

"رعم اهل سنت و جماعت آن است که اسماعیل پیش از پدر خویش . . . به پنج سال . . . وفات یافت". (اسماعیل پیش از جعفر صادق رضی الله عنه در سنه خمس واربعین و مائده وفات کرد)<sup>۵</sup>.

اسماعیلیه مبارکی معتقدند اگر اسماعیل قبل از پدر فوت کرده باشد، باز هم امامت حق موسی (ع) نیست، بلکه به محمد فرزند اسماعیل می‌رسد. پس از مرگ اسماعیل، حتی عده‌ای عقیده پیدا کرده‌اند که اسماعیل نمرده است<sup>۶</sup>، بلکه برای مصون ماندن او از تعقیب و ایذای دشمنان به مخصوص خلفا، چنین شایعه‌ای را بر سر زبانها انداختند و امام موسی الكاظم در حقیقت امام مستودع یا امام الحفیظ بود که در هنگام خطر لقب امامت را قبول

۱: فرقه اسماعیلیه، همان، ص ۴.

۲: جامع التواریخ - قسمت اسماعیلیان، ص ۹ - تاریخ چهانگشا، همان ص ۱۴۵.

۳: ۰ . . . ی، برتریس، ناصرخسرو و اسماعیلیان، ترجمه‌ی آرین پور، بنیاد فرهنگ ایران تهران، ۰۷۴ ص ۱۳۴۶.

۴: جامع التواریخ، همان، ص ۱۰.

۵: تاریخ چهانگشا، همان، ص ۱۴۶.

۶: جامع التواریخ، همان، ص ۱۰.

کرد تا امام حقیقی (اسماعیل) مستور و درامان باشد<sup>۱</sup>.

در مورد سه نظریهٔ فوق ما می‌توانیم با اعتقاد و اعتماد کامل گوییم که:

(الف) در مورد شرایخواری، این تهمتی است کاملاً "ناروا، چون بنابر گواهی کلیهٔ تواریخ معتبر، اسماعیل آدمی بسیار پارسا و منقی بود و به همین لحاظ پدرش امام صادق (ع) علاقهٔ فراوانی به او داشت و در موقعی که جنازهٔ او را به مدینه می‌ورددند، پدر به دنبال جنازهٔ می‌رفت و حتی دستور داد که جنازهٔ را که مردم بردوش خود حمل می‌کردند برزمین بگذارند و رویش را باز کرده و به مردم نشان داد<sup>۲</sup>. چگونه امکان دارد، امامی عصوم چون جعفر صادق (ع) که رهبر شیعیان و نمونهٔ کامل تقوی و پرهیزکاری است، به فرزندی شرایخوار تا این حد علاقهٔ داشته باشد که احرازه دهد مسلمانان جنازهٔ او را بر دوش‌های خود حمل کنند. مسلمان" این امر بسیار بعید به نظر می‌رسد.

در اینجا توجه به مطلبی ضروری است و آن این است که دو تن از مورخین معتبر، عطا ملک جوینی و رشید الدین فضل الله در مورد تغییر نص دو روایت را ذکر می‌کنند به این ترتیب که نخست مسئلهٔ شرب خمر را مطرح می‌کنند ولی در چند سطر بعد متذکر می‌شوند که اسماعیل در سال ۱۴۳ ه. وفات کرد و امام جعفر صادق والی مدینه را همراه با عده‌ای از مشائخ شهر بر این امر گواه گرفت و جنازهٔ پسر را در گورستان بقیع دفن کرد<sup>۳</sup>.

متاسفانه در گفتار این مورخین تناقض آشکاری به چشم می‌خورد. چون نخست مسئله شرب خمر مطرح می‌شود، در صورتی که در چند سطر بعد ماجرای فوت اسماعیل و مراسم رسمی تدفین او عنوان می‌گردد، اگر حقیقتاً "اسماعیل مردی فاسق و شرایخوار بود و این عمل‌هی مورد انکار پدر، تاحدی که بصراحت، به قول عطا ملک او را از فرزندی خویش طرد کرد" ... اسماعیل شراب مسکر می‌خورد جعفر صادق بر آن فعل انکار کرد و روایت است از او که گفت اسماعیل‌نه فرزند من است، شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است و نقلي دیگر است که فرمود بدَالِلِهِ فِي أَمْرِ اسْمَاعِيلَ بر پسر دیگر موسی نص کرد<sup>۴</sup>.

۱: امام مستودع کسی است که پسر امام و بزرگترین فرزندان او و دانایی به همه اسرار امامت و تا هنتمانی که قائم به امر امامت است بزرگتر اهل زمان خود باشد، ولی حق تفویض امامت را به فرزندش تدارد و امامت در نزد او به صورت امامت و ودپنه است. اما امام مستقر کسی است که از تمام امتیازات امامت برخوردار است و حق دارد که امامت را به فرزندانش واگذار کند. ری، تاریخ شیعه، همان ص ۲۵۷.

۲: جامع التواریخ، همان، ص ۱۰.

۳: جامع التواریخ، همان، ص ۷ و ۸. تاریخ جهانگشا، همان ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۴: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۱۴۵.

در این صورت چگونه امام صادق (ع) پس از فوت اسماعیل پرچنزاوهاش حاضر می‌شود و حتی او را در گورستان بقیع دفن می‌کند. بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که مسئلهٔ شرابخواری اسماعیل از بین و بن‌بی اساس و صرفاً تهمت و افترا است که از سوی دشمنان اهل بیت و خلفای فاطمی به آنها زده شده است.

ب) نظریهٔ دوم که دلالت دارد بر تماس و رابطهٔ اسماعیل با پیروان ته درو و افراطی پدرش که خواهان قیام مسلحانهٔ علیه خلفای وقت بودند، در هیچ یک از تواریخ معتبر و قدیمی بصراحت ذکر نشده است. فقط در تحقیقی که برترین دانشمند روسی تحت عنوان "ناصر خسرو و اسماعیلیان" انجام داده است به این مسئله آن‌هم نه به طور جزم و بیقین، اشاره می‌کند و می‌گوید<sup>۱</sup> "وقایعی که در پی رامون امام جعفر صادق (ع) رخ داده، به عنوان نمونه و مثال تفرقه در میان شیعیان افراطی و معتدل در اصل امامت، شایان توجه است، خود امام جعفر صادق (ع) که خلف الصدق علی (ع) و دارنده علم مخفی نبود چون در پی رامونیان خود قدرتی واقعی نمی‌دید که بر آن تکیه کند، با امویان و بعد با عباسیان راه مسالمت در پیش گرفته وهیچگونه داعیه‌های ریاست نداشت اما همه میل نداشتند که وی را تنها به چشم یک ریسیس و پیشوای مذهبی محترم ببینند!"

قدر مسلم این مورخ مرتكب اشتباهی شده است که ارتباط دارد با مسئلهٔ غلاة در شیعه و به خصوص ابوالخطاب و پیروان او که اعتقاد داشتند که تنها امام بر حق که دارنده و نگهبان علم است می‌تواند اسلام را نجات دهد و آنان امام جعفر صادق (ع) را خدای روی زمین می‌خوانندند<sup>۲</sup>. امکان دارد این مورخ با توجه به مسئله ابوالخطاب، تصور کرده است که رابطه‌ای بین اسماعیل و خطابیه موجود بوده است. که با استفاده از همین مطلب نظریهٔ دوم را عنوان کرده و معتقد است که امام صادق (ع) به علت نفرتی که از عقیده عمل این فرقه داشته و حتی ابوالخطاب را لعن کرده از رابطهٔ فرزندش با این مردم بدنام ناراحت بوده است. آنچه مسلم است در جایی ثبت نشده است که اسماعیل با این عده روابط بسیار نزدیک داشته و یا اینکه بمرغم تمایل پدرش، قصد داشته است که علیه خلفاً قیام مسلحانه کند. بنابراین، این نظریه هم مردود است.

ج) نظریه سوم، یعنی مرگ اسماعیل قبل از پدر چون مورد تایید اکثر مورخین معتبر از جمله رشیدالدین فضل الله و عطاملک چوینی می‌باشد قابل قبول است. همانگونه که در صفحات قبل ذکر گردید این مورخین معتقدند که اسماعیل، با تفاوت در ذکرتاریخ‌گفت،

۱: ناصر خسرو و اسماعیلیان، همان، ص ۷۷.

۲: همان، ص ۷۸.

پنج سال یا بیشتر، قبل از پدر وفات کرد و حضرت صادق (ع) برای اینکه در آینده دربارهٔ جانشین او مسایل اختلافاتی پیش نماید، در حضور بزرگان مدینه، محضری ساخت، مبنی بر فوت اسماعیل، با تایید کلیه افراد سرشناس، تا در آینده فوت وی سبب سوء استفاده سودجویان نشود. ولی همانگونه که می‌دانیم این ماجرا مورد استفاده و یا سوء استفاده قرار گرفت. حتی عده‌ای هم منکر مرگ اسماعیل شدند و پس از مدتی ادعای کردند که او را در بازار بصره دیده‌اند که کوری را شفا داده است.<sup>۱</sup>

بهتر صورت پس از مرگ امام صادق (ع) عده‌ای از پیروان مسئلهٔ تغییر نص را عنوان کرده و گفته‌اند که هرچند اسماعیل قبل از پدر وفات کرده است ولی امامت در فرزند او محمد مستقر است، و او را اول الکهف و الاستثار خوانند<sup>۲</sup>، و گفته‌اند چون امامت به محمد بن اسماعیل رسید، مرتبهٔ امامت به مرتبهٔ قائمیت ارتقاء یافت.<sup>۳</sup> از محمد بن اسماعیل تا عبیدالله مهدی که در سال ۲۹۷ هـ. مدعی خلافت علوی گردید و خلافت فاطمی رادر شمال آفریقا تأسیس کرد که تا سال ۵۶۲ هـ. در قلمرو ممالک وسیعی ادامه داشت، امامان اسماعیلی از ترس دشمنانشان به خصوص خلفای عباسی در خفا می‌زیستند. این دوره را (دورهٔ ستر) گویند<sup>۴</sup>، ولی دعاۃ ایشان در شهرها گشته و مردم را به سویشان دعوت می‌کردند. مورخین نام امامان مستور از محمد بن اسماعیل تا عبیدالله مهدی را سه ستر<sup>۵</sup> نوشته‌اند (اسمای ایشان محمد بن احمد است و القاب ایشان رضی و تقی و نقی است)، عطا ملک جوینی چنین می‌نویسد (ائمهٔ ثلاثه که مستور و ممتحن و صابرند، در کتاب خدای تعالیٰ رضی، و فی و نقی رضوان الله علیہم می‌باشد).<sup>۶</sup>

۱: جامع التواریخ، همان، ص ۱۵.

۲: فرقهٔ اسماعیلیه، همان، ص ۴.

۳: دکتر مهدی محقق - اسماعیلیه، مجله یغما، سال ۱۱، ص ۲۲۶.

۴: پسید الدین فضل الله در من ۱۶ کتاب جامع التواریخ از قول اسماعیلیان در مورد دوران ستر و دوران ظهور چنین گوید (امام لازم نیست که ظاهر باشد. یک چند مستور بود، مانند شب و روز متعاقب و متوالی یکدیگرند، و همواره یکی ظاهر و یکی مخفی و در دوری که امام ظاهر نباشد، باید که داعیان او در میان مردم باشند، تا خلق را بر خدای تعالیٰ حجت باشد). توجیه اسماعیلیان از دوران ستر چنین است. که امام یا امامان در زمان معینی مجبور هستند که درینها به سر بربرند، چون در صورت آشکار بودن، ممکن است مخالفان با آنها به ستیز و جدال برخیزند و شوکت و شکوه و حتی جان آنان به خطر بینند، بدین جهت در دوره خاصی امام پنهان می‌شود، ولی داعیان او برای دعوت برخالق آشکارند که در زمان مناسب، امام از اختنا بیرون آمده، شخصاً دعوت خویش را آشکار می‌سازد.

۵: جامع التواریخ، همان، ص ۲۶.

۶: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۲۵۶.

به رغم تحقیقات وسیع و همه جانبه‌ای که دربارهٔ اسماعیلیان شده است، ارزش‌گی امامان مستور اطلاع چندانی در دست نیست به دو دلیل:

الف: در دورهٔ ستر دعا اسماعیلی سعی می‌کردند که برای حفظ خود و امام اسماعیلی تا آنجا که امکان دارد دعوت را به صورت شفاهی ارائه کرده و از بدستدادن هر نوع نوشته و سندی، هر چند مختصر خودداری کنند تا علیه آنها به کار برده نشود. لذا در این دوره ابهامات زیاد تاریخی وجود دارد.

ب: با سوخته شدن کتابخانهٔ قلعهٔ «الموت»، در زمان فتح این قلعه توسط مغول، به فرمان هلاکوخان و متأسفانه با مباشرت عطا ملک چوینی<sup>۱</sup>، بسیاری از اسناد و مدارک تاریخ اسماعیلیه، به خصوص دورهٔ ستر نابود گردید که می‌توانست در جهت روشن کردن زوایای تاریک و رفع ابهامات این دوره کمک فراوانی بکند. اما به هر حال عبیدالله مهدی اولین امام دورهٔ پیدایی و ظهرور است.

### تأسیس خلافت فاطمی

عبیدالله مهدی

در مورد سلسله نسب عبیدالله مهدی و اصلیت امامان اسماعیلیه و اینکه آیا امامان این مذهب حقیقتاً از اولادان اسماعیل هستند یا منسوب به عبدالله بن میمون القداح داعی اسماعیلی<sup>۲</sup> و بنیانگذار فرقهٔ رادیکال قرامطه، که چشم پزشکی بود از اهالی اهواز، بین مورخین اختلاف وجود دارد. عده‌ای که بیشتر از دشمنان این فرقه هستند و یا اینکه اهمیت چندانی برای آن قایل نبوده‌اند، نسب عبیدالله را به عبیدالله بن میمون می‌رسانند و او را هم مردی مجوس و شعبدۀ باز معرفی می‌کنند.<sup>۳</sup>

عطا ملک چوینی در مورد انتساب عبیدالله مهدی به عبدالله بن میمون، ابتدا به شرح تاریخ فرقهٔ قرامطه می‌پردازد و سپس اضافه می‌کند که در فتنهٔ قرامطه شخصی از دعا اسماعیلی از فرزندان عبدالله بن میمون قداح به ولایت کوفهٔ عراق آمد و پسری با

۱: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۳۷۵

۲: جامع التواریخ، همان، ص ۹

۳: فرهاد دفتری - تحقیقات اسماعیلی و اسماعیلیان نخستین، کتاب آنکاه، مجموعه مقالات دربارهٔ ایران و خاورمیانه، ۱۳۶۲، ص ۱۲۲

او بود و گفت من داعی امام و ظهور امام نزدیک است، سپس اضافه می‌کند که چون کار این داعی در آن منطقه بالا گرفت پسری که با داعی اسماعیلی عراق بود به آن ناحیه آمد و اظهار داشت که تا به حال چون مصلحت نبود من خود را داعی امام معرفی می‌کردم، ولی حالاً می‌گویم که امام<sup>۱</sup>. به عقیده<sup>۲</sup> عطا ملک این شخص همان عبیدالله مهدی سر سلسله<sup>۳</sup> خلفای فاطمی است.

متناقضانه عطا ملک حقانیت سلسله فاطمی و عبیدالله مهدی را بدون ذکر دلیل قانون کننده‌ای و یا استناد به منبع معتبری رد می‌کند. مدرک اوستندی است که القادر بالله خلیفه<sup>۴</sup> عباسی یعنی بزرگترین رقیب و دشمن مذهبی و سیاسی این فرقه علیه آنها تهیه کرده بود. مدرک دومی که مورد استناد این مورخ قرار گرفته است، اظهار نظر اهالی بغداد و عراق است که عبیدالله مهدی را از فرزندان عبدالله بن میمون معرفی کرده‌اند، یعنی دقیقاً "مردم کوچه و بازار که هیچگونه اطلاع تاریخی از این مذهب نداشتند و علاوه بر آن کاملاً" تحت نفوذ مستقیم خلیفه عباسی قرار داشتند. قدر مسلم این است که در حال حاضر به علت کذشت قرنها، ما نمی‌توانیم بصراحت بگوییم که اهالی بغداد در آن زمان نسبت به خلفای فاطمی چه اطلاع، عقیده و باور باطنی داشته‌اند. ولی با تکیه بر شواهد تاریخی و همچنین اعمال و رفتار خلفای عباسی باور داریم که مردم این شهر اگر چنین اظهاری هم کرده‌اند، مسلم<sup>۵</sup> به علت فشار و تهدید و نفوذ مستقیم خلفای عباسی بوده است. در مورد سند تنظیم شده توسط القادر بالله که عده‌ای از بزرگان آن را اضاء و تایید کرده بودند نیز بیم از حان و تهدید خلیفه عباسی وجود داشته‌است.<sup>۶</sup> متابفانه عطاء<sup>۷</sup> ملک بدون توجه به حقایق تاریخی، شاید به علت خصوصت مذهبی و یا حفظ موقعیت شخصی اش در دربار مغول چنین اظهار نظری می‌کند. لازم به یادآوری است که صحت سندسازی علیه فاطمیان از سوی عباسیان مورد تایید بزرگانی چون ابن خلدون قرار نگرفته است. ابن خلدون پس از ذکر موقعیت خلفای فاطمی چنین می‌نویسد "...وچگونه ممکن است همه این موقیتها برای کسی روی دهد که در نسب و خاندان، متهم بادعای کاذب باشد و در نسبت دادن ولایت به خویش دروغ بگوید".<sup>۸</sup> جالب توجه است که رشید الدین فضل الله هم با وجود منتبه کردن عبیدالله مهدی به عبدالله بن میمون القداع این سندسازی را قبول ندارد و آن را از اقدامات خلفای فاطمی علیه خلفای فاطمی می-

۱: تاریخ جهانشنا، همان، ص ۱۵۶.

۲: تاریخ جهانشنا، همان، ص ۱۵۹.

۳: فرقه اسماعیلیه، ص ۸ و ۹.

۴: عبدالرحمن بن خلدون — مقدمه، ابن خلدون — ترجمه محمد پروین گنابادی — مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، ج اول ص ۳۸.

داند "... و این همه روایات و اقوال زعم اهل سنت و جماعت است در انساب مهدی . و غالب ظن آن است که اینهمه مواضع عباسیان است و نصب ایشان است از بھر آنکه ما را برترتیب این اقوال بینتی واضح است به آنکه می دانیم که ایشان قصد منصب عباسیان می کردند و عباسیان قصد استیصال ایشان . و چون با ایشان چیزی به دست نداشتند و از سطارت و خطارت و رای و تدبیر ایشان متزعج و مضطرب گشتند و چاره دیگر نداشتند مگر آنکه در تسب ایشان طعن کنند تا مسلمانان در مجالس و محافل و انجمنها باز گویند و بر زبانها مقدوح و ملوم و مذوم باشند و بر چشمها مردم خوار و ذلیل گردند و رغبت به دعوت ایشان نکنند !"

در اینجا می توان یادآوری کرد که امکان دارد رسید الدین فضل الله و دیگر مورخانی که سلسله نسب خلفای فاطمی را به عبدالله بن میمون می رسانند ، مرتکب اشتباه شده باشند که همین سهو ، مورد سوءاستفاده مفرضین و دشمنان این مذهب قرار گرفته است . دلیل ما این است که در صفحه ۲۶ کتاب حامع التواریخ ، در ذکر سلسله نسب عبیدالله مهدی به نام میمون بن محمد بن اسماعیل برخورد می کنیم " ابو محمد عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسینی بن علی بن ابیطالب بن عبداللطیب بن هاشم بن عبد مناف الہاشمی العلوی الحسینی " . حال امکان دارد نام این عبدالله بن میمون مذکور در سلسله نسب با اسم عبدالله بن میمون قداح اهوازی ، بنیانگزار فکری فرقه قرامطه اشتباه شده باشد .

مسلمان " عدمای از مورخین مفرض و بهخصوص خلفای عباسی که به این تشابه اسمی توجه داشته‌اند ، استناد مفرضانه کرده و سلسله نسب فاطمیان را به جای عبدالله بن میمون بن محمد بن اسماعیل ، به عبدالله بن میمون القداح اهوازی رسانیده باشند . لازم به تذکر است که بنابر نوشته عبیدالله مهدی بنیانگزار خلافت فاطمی خطاب به اسماعیلیان یمن ، نامهای میمون ، مبارک و سعید نامهای مستعار است برای امامان دوره سترو اسماعیلیان اولیه که برای حفظ خود و فرار از آزار عباسیان به کار می برده‌اند ."

رسید الدین فضل الله در مورد ظهور عبیدالله مهدی و آغار خلافت فاطمی روایت می کند که کی از دعا اسماعیلی به نام ابو عبدالله صوفی محتسب از قبیله کنایه برای دعوت به مغرب ( شمال آفریقا ) رفت و در آنجاگروه بسیاری پیرو او شدند ، تا اینکه پسر عبدالله که امام و صاحب دعوت بود بدان طرف رفت . ابو عبدالله به خدمت او پرداخت ، او را

۱: جامع التواریخ ، همان ، ص ۲۴

۲: فرهاد دفتری - همان مقاله ، ص ۱۲۳

استقبال کرد و گفت تاکنون من از جانب تو براین ولایتها دعوت می‌کرم ، حال چون تو رسیدی ، به حکومت اولی تری "ابو عبدالله کاتمی به خدمت او مبادرت نمود برسپیل استقبال و خدمت کرد و گفت : من به ولایتها به نیابت تو دعوت می‌کرم ، اکنون چون تو رسیدی ، به حکومت اولی تری" !

با توجه به مطالب گفته شده و عمل ابو عبدالله ، حقانیت سلسله نسبی عبیدالله مهدی ثابت می‌شود . زیرا مطمئناً ابو عبدالله صوفی که از داعیان بزرگ اسماعیلیه به شمار می‌رفت ، با علم به حقانیت و امامت عبیدالله مهدی در خدمت او درآمد و گرنه راحت می‌توانست از موقعیتی که در منطقه به دست آورده بود شخصاً استفاده کرده و زمام امور را به دست بگیرد .

باید توجه داشته باشیم که مستشرقین نیز با استناد به کتب عربی و فارسی مخالف فاطمیان ، این خلفاء را از فرزندان عبدالله بن میمون القداح می‌دانند در اینجا فرض مستله‌دیگری هم ممکن است و آن اینکه ، شاید عمل مورخین در انتساب فاطمیان به القداح از آنها ناشی شده است که چون در دورهٔ سترا که از محمد بن اسماعیل تا عبیدالله مهدی می‌باشد یک خلاهٔ تاریخی وجود دارد و از سرگذشت امامان مستور اطلاع بسیار مختصراً در دست است که آن هم منحصر است به ذکر نام آنان ، برای مثال "نامهای ایشان محمد بن احمد بن ... است و القاب ایشان رضی و وفی و تقی و مهدی پسر تقی است" . لذا مورخین نتوانسته‌اند یک رابطهٔ صحیح سلسله نسبی بین عبیدالله مهدی و محمد بن اسماعیل به وجود بیاورند .

Ubaydullah al-Mahdi در سال ۲۹۷ هـ در مغرب (در ناحیهٔ تونس فعلی) و در میان قبیلهٔ کاتمه (در شهر سجلماسه) که قبلًاً به موسیلهٔ ابو عبدالله شیعی به کیش اسماعیلی درآمده بود قیام کرد . ولی به موسیلهٔ بنی اغلب حکمرانیان قیروان دستگیر و زندانی شد که به موسیلهٔ ابو عبدالله و افراد قبیلهٔ کاتمه از زندان رهایی یافت ، و بنی اغلب را شکست داد . از این زمان امامان اسماعیلی از دورهٔ سترا به دورهٔ ظهور و پیدایی وارد شدند . عبیدالله مهدی تا سال ۳۲۲ هـ . خلافت کرد . در این مدت کارهای مهمی انجام داد ، از جمله سرکوبی دولت بنی رستم در تاهرت آفریقا ، حنگ با قرامنه ، تسلط بر اسکندریه و ساختن شهر مهدیه در کشور تونس فعلی که از سال ۳۵۸ هـ . پایتخت او گشت .

۱: جامع التواریخ ، همان ، ص ۲۲ و ۲۳ .

۲: تاریخ جهانگشای ، همان ، ص ۱۵۹ .

۳: جامع التواریخ ، همان ، ص ۲۳ .

۴: تاریخ جهانگشای ، همان ، ص ۱۵۸ .

پس از عبیدالله پسرش القائم محمد از سال ۳۲۲ هـ، تا سال ۳۴۴ هـ، خلافت کرد، که در این مدت به بسط فتوحات کوشید. پس از وی، المنصور بالله در سال ۳۴۴ هـ، خلافت یافت و مدت هفت سال حکومت کرد. در دوره<sup>۱</sup> این خلیفه خلافت فاطمی قدرت زیادی یافت، معروف است که المنصور بالله بسیار بلیغ و فصیح و صاحب ذهنی نیکو و فهمی بسیار بود، وی در سال ۳۴۱ هـ، در سن سی و نه سالگی درگذشت.<sup>۲</sup>

چهارمین خلیفه<sup>۳</sup> فاطمی، المعز الدین الله پسر المنصور بالله بود که پس از پدر خلافت یافت. مردی صاحب رای و اراده و تدبیر، و بسیار شجاع و با سیاست و کفایت بود. به گفته رشید الدین فضل الله "سیاست ملک بواحبی کرد، تا ملک او از ملک پدرانش زیادت گشت. معز به چبل اوراس بیرون آمد و همه بگرفت، و اهل افریقیه به طاعت او درآمدند ...".<sup>۴</sup> در زمان این خلیفه مملکت مصر به دست ابوالحسن جوهر سردار خلیفه فتح شد و نیز به فرمان او شهر تاهره بنا شد. در این هنگام چون قرمطیان سورش کرده بودند، بین آنها و جوهر سردار خلیفه جنگی رخداد که قرامطه شکست خوردند. "و از اینجا می‌توان دانست که قرامطه نه از اتباع اسماعیل بوده‌اند".<sup>۵</sup>

در دوره<sup>۶</sup> چهارمین خلیفه، حدود مملکت فاطمی به منتهی درجه وسعت رسیده بود، "و مصر و شام و دیار بکر و دیار ربیعه و حجاز و یمن از تصرف بنو العباس انتزاع نمودند و در دست المعز الدین الله آمد و اساس عدل و انصاف چنان در مملکت نهاد که هنوز از رسوم معدلت و آثار نصفت او مثل زنند و حکایات عجیب باز گویند. و در پیش بارگاه او چند صندوق نهاده بودند که هر روز پر زر کردندی و بعد از بار عام و برداشتن خوان، درویشان را اجازت بودی که به یک دست چندانکه تواند برگرفتن بردارد".<sup>۷</sup> پنجمین خلیفه<sup>۸</sup> فاطمی العزیز بالله است که ۲۱ سال خلافت کرد. معروف است که بین این خلیفه با عضدالدوله دیلمی باب مکاتبه و مراسله باز بوده است. این خلیفه هم با کمال جدیت به بسط قلمرو حکومت و تحکیم خلافت فاطمی کوشید.

پس از العزیز، فرزندش الحاکم در سال ۳۸۶ هـ، به خلافت رسید. الحاکم اولین خلیفه<sup>۹</sup> فاطمی است که در مصر به دنیا آمد. در دوره<sup>۱۰</sup> این خلیفه مظلوم و فجایع زیادی

۱: جامع التواریخ، همان، ص ۳۴.

۲: همان، ص ۳۸.

۳: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۱۶۱.

۴: جامع التواریخ، همان، ص ۴۱.

۵: جامع التواریخ، همان، ص ۴۳.

۶: همان، ص ۴۷.

نسبت به مردم، بهخصوص بیرون مذاهب و ادیان دیگر از جمله یهود و نصاری اعمال می‌شد. برای مثال او دستور داده بود که مسیحیان حق سوار شدن بر اسب را نداشته باشند<sup>۱</sup>. حاکم درسن یازده سالگی به خلافت رسید، ترسیت صحیح نیافته و بعدها نیز مبتلا به جنون شد. جنون و بیماری روحی الحاکم را با تمام مظاهر آن می‌توان در این فرمان مشاهده کرد. "حاکم منادی فرمود که عورات از خانه بیرون نیایند و بر باهم نروند، و اسکافان موزه<sup>۲</sup> عورات ندوزند، و درخانه‌ها محبوس یاشند مگر شبها به حمام رووند"<sup>۳</sup> چنونه می‌توان باور داشت که خلیفه، سلطان و یا حاکمی به خود اجازه دهد چنین حکم عجیب و ظالمانه‌ای صادر کرده و نیمی از جمعیت فعال یک جامعه را از حقوق طبیعی و اجتماعی اش محروم کند، مگر آنکه حقیقتاً "دیوانه باشد".

دوره<sup>۴</sup> قبل از الحاکم، دوره خوشبختی و شادکامی خلافت فاطمی بود، چون امامان مقتدری در بسط قدرت و تحکیم مبانی خلافت می‌کوشیدند و با رافت و عدالت زیادی حکومت می‌کردند، ولی با خلافت این خلیفه و اعمال مجنوونانه‌اش و بعدهم به خلافت رسیدن خلفای بی‌لیاقت بعدی، این خوشبختی به پایان رسید. قدرت فاطمیان نه تنها از گسترش بازماند بلکه از داخل هم دچار اغتشاشات و هرج و مرج و تزلزل شد. در دوره<sup>۵</sup> المستنصر بالله هشتمین خلیفه، در یک‌زمان کوتاه، خلافت فاطمی می‌رفت که حیات تازه‌ای پاید و حتی خلافت عباسی را نیز منقرض کند، که اوضاع دگرگون شد. به این صورت که ارسلان بساسیری که ابتدا از غلامان امراء دیلی بود، به روایتی در سال ۴۴۴هـ. و به روایت دیگر در سال ۴۵۵هـ. وارد بغداد شد و القائم به امر الله خلیفه عباسی را بیرون کرد و خطبه به نام خلیفه فاطمی خواند و مدتی بغداد را در تصرف داشت. در این زمان طفرل سلطان سلجوقی بنای خواهش خلیفه عباسی، در ظاهر برای نجات اسلام و خلافت، ولی در باطن به پیروی از سیاست روز و مصلحت و منفعت شخصی، ارسلان بساسیری را شکست داده و در دومین جنگ او را به قتل آورده و خلافت عباسی را احیا کرد. اعمال و رفتار و ظلم و کشتار مردم توسط الحاکم<sup>۶</sup> باعث نفرت پیروان شد تا حدی که در سال ۴۱۱هـ.

۱: همان، ص ۵۵.

۲: همان کتاب ص ۵۸ - همچنین رگ. تاریخ جهانگشا، همان، ص ۱۶۸.

۳: جامع التواریخ، همان، ص ۲۰.

۴: جلال الدین همایی، غزالی نامه، کتابخوشنی فروغی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۲۱ پاورقی.

۵: عبد الرحمن بن خلدون، العبد، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبد‌الحمید آبی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶، ص ۸۲.

ه. خلیفه به قتل رسید<sup>۱</sup>. مدت خلافت او ۲۵ سال و عمرش ۳۷ سال بود.

پس از الحاکم، پسرش الظاهر در سال ۴۱ ه. به خلافت رسید، که مدت خلافتش ۱۶ سال بود و مرگش به سال ۴۲۷ ه. در زمان این خلیفه است که حاجیان خراسان در بازگشت از مکه به نزد او رفتند و حسنک نیشاپوری، حسنک وزیر—وزیر سلطان محمود غزنوی، مورد لطف و محبت خاص خلیفه فاطمی قرار گرفت و خلعت گرفت. چون این خبر به بغداد رسید، خلیفه عباسی غضیناک شد، نایابی به سلطان محمود نوشت و حسنک را متهم به قرمطی گردی کرد. محمود غزنوی خلعت خلیفه فاطمی را سوزانید تاریخ اتهام قرمطی گردی از حسنک کند، ولی از تسليم وزیر به خلیفه عباسی خودداری کرد، چون خلیفه قصد داشت که حسنک را به این جرم اعدام کند. در نهایت این خلعت و محبت خلیفه فاطمی، برای حسنک وزیر عاقبت خوشی نداشت، چون سبب شد که پس از مرگ سلطان محمود غزنوی و در ابتدای سلطنت سلطان مسعود غزنوی به اتهام قرمطی گردی بردار شود.<sup>۲</sup>

پس از الظاهر فرزندش المستنصر در سن هفت سالگی به خلافت رسید. مدت عساک خلافت کرد و اوج وسعت خلافت فاطمی در زمان او بود<sup>۳</sup> و مملکت او مشتمل بود بر سایر مغرب از افریقیه و اندلس، و قیروان و مصر و تهامه و نجد و یمن و نوبه و دیار ریبعه، و دیار بکر تا بغداد و نواحی آن و اکثر حزاير عرب و پسasirی مدت یک سال تمام خطبه<sup>۴</sup> او در بغداد و موصل و آن نواحی می‌گرد. ولی چون مستنصر در گوشه کی به خلافت رسید، پس از مدتی، بدربن عبدالله ملقب به بدرا الجمالی که سردار سپاه بود، همه کاره مملکت شد و بر خلیفه تمام امور سلطنت گشت که این سلطنت از سویی، و از جانبی دیگر ضعف شخصی خلیفه، سبب تضعیف خلافت فاطمی گردید. قدرت و نفوذ بدرا الجمالی به اندازه‌ای بود که در امر چانشی نیز موثر بود. او موفق شد به دلایلی که شرح آن از حوصله این مقاله بیرون است مستنصر را قادر کند که به رغم میل باطنی و روش مذهبی و سنت آباء و اجدادی عملی انجام دهد که همین عمل در زمان امام جعفر صادق (ع) سبب جدایی اسماعیلیان از مذهب شیعه دوازده امامی گردیده بود یعنی تغییر نص. مستنصر نص چانشی را از

۱: تاریخ چهانگش، همان، ص ۱۲۲.

۲: خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض، انتشارات تهران، گام، (سال چاپ ندارد)، ص ۱۸۳.

۳: تاریخ بیهقی، همان، ص ۱۸۶.

۴: جامع التواریخ، همان، ص ۷۷.

نزار فرزند ارشد و کارآمد خود برداشت و بر پسر دیگر، مستعلی قرارداد که مورد حمایت بدرالجمالی بود.

از اواخر دورهٔ المستنصر، قدرت خلافت فاطمی روبه افول آورد. چون این خلافت از این پس به صورت قدرتی بی‌تحرک و تنبیل درآمده و فقط بیه فکر آن بود گه تمام آن چیزهایی را که به‌وسیلهٔ خلفای نخستین به‌دست آمده بود حفظ کند. خلیفهٔ فاطمی دیگر قادر نبود که بسان اجداد نیرومندش، با تمام قدرت با رقیب خود پنجه درافتند و از نو تجدید حیات کند. پس از المستنصر، المستعلی فرزند دوم او به خلافت رسید که تا سال ۴۹۵ ه. در قدرت بود. سپس فرزندش الامر خلیفه شد که ۲۹ سال حکومت کرد. خلیفه بعدی الحافظ بود که در سال ۵۲۴ ه. خلیفه شد و سپس الظافر از سال ۵۴۴ ه. الى ۵۴۹ ه. خلافت کرد. بعد از او الفائز از ۵۴۹ تا ۵۵۵ ه. خلیفه بود. سپس العاضد از ۵۵۵ تا ۵۶۷ ه. خلافت کرد، که در اواخر دورهٔ فاطمی. این خلافت بسیار ضعیف شده و منحصر بود به مصر. پایان کار خلافت فاطمی به‌وسیلهٔ صلاح الدین ایوبی قهرمان جنگهای صلیبی بود که در سال ۵۶۷ ه. با تصرف قاهره، خلافت فاطمی را ساقط کرد و خطبهٔ بهنام خلیفه عباسی خواند.

ادامه دارد

### منابع و مأخذ

- ۱ - خواجه رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶ ه.
- ۲ - علاء الدین عطا ملک بن بهاء الدین بن محمد بن محمد الجوینی، تاریخ جهانگشای، بسعی واهتمام و تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی، چاپ دوم، انتشارات پامداد، تهران، سال چاپ ندارد.
- ۳ - عبدالرحمن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گتابادی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.

۱: جامع التواریخ، همان، کتاب ص ۱۰۱.

۲: تاریخ جهانگشای، همان، ص ۱۸۵ - ۱۸۶.

- ۴ - عبدالرحمن بن خلدون، العبر، تاریخ ابن خلدون، ترجمهه عبدالحمید آپتی، مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۵ - عزالدین علی بن الاشیر، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمهه عباس خلیلی به اهتمام سید حسن سادات ناصری انتشارات کتب ایران، تهران ۱۳۵۱، جلد شانزدهم.
- ۶ - مارشال گی. س. هاجسن، فرقه اسماعیلیه، ترجمه و مقدمه و حواشی از فریدون بدرهای، کتابفروشی تهران، تبریز، ۱۳۶۶ چاپ دوم.
- ۷ - برnard لوئیس، تاریخ اسماعیلیان، ترجمهه دکتر فریدون بدرهای، انتشارات تومن، تهران، ۱۳۶۲، چاپ دوم.
- ۸ - ی - برتس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمهه آرین پور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶ ه.
- ۹ - دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمهه ابوالقاسم پاینده، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۳۹ ه حلد سوم.
- ۱۰ - دکتر محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم - انتشارات اشرافی، تهران، ۱۳۵۵ ه.
- ۱۱ - جلال الدین همامی، غزالی نامه، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۲ ه.
- ۱۲ - خواجه ابوالفضل محمد بن حسینی بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، به تصحیح و اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، انتشارات تهران، گام، سال چاپ ندارد.
- ۱۳ - علامه دهخدا، لغتنامه، سازمان لغتنامه، تهران، ج ۸.
- ۱۴ - فرهاد دفتری، تحقیقات اسماعیلی و اسماعیلیان نخستین، کتابه آگاه، مجموعه مقالات درباره ایران و خاورمیانه، انتشارات آگاه - تهران - ۱۳۶۲ ه.
- ۱۵ - ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل وال محل، افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح و ترجمه محمد رضا جلالی نائینی، اقبال، تهران ۱۳۵۰.
- ۱۶ - دکتر مهدی محقق، اسماعیلیه، مجله یغما، سال ۱۱.
- ۱۷ - م - ی. دخویه، قرامطه بحرین، ترجمه دکتریاقرا میرخانی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱۶ سال ۱۷ - شماره ۱۷ سال ۱۸ - شماره ۱۸ سال ۱۹ - شماره ۱۹ سال ۱۹ - شماره ۲ سال ۱۹.